

اخلاق و کردار رضوی

<"xml encoding="UTF-8?">



1. حلم:

در شناخت حلم حضرت رضا (علیه السلام)، شفاعت وی در نزد مامون و در حق جلودی کافی است. جلودی کسی بود که به امر هارون رشید به مدینه رهسپار شد تا لباس زنان آل ابو طالب را بگیرد و بر تن هیچ یک از آنان جز یک جامه نگذارد. وی همچنین بر بیعت مردم با امام رضا (علیه السلام) انتقاد کرد.

پس مامون او را به حبس افکند و بعد از آن که پیش از وی دو تن را کشته بود او را خواست. امام رضا (علیه السلام) به مامون گفت: ای امیر مؤمنان! این پیرمرد را به من ببخش! جلودی گمان برد که آن حضرت می خواهد از وی انتقام گیرد.

پس مامون را سوگند داد که سخن امام رضا (علیه السلام) را نپذیرد مامون هم گفت: به خدا شفاعت او را درباره تو نمی پذیرم و دستور داد گردنش را بزنند.

2. تواضع:

در بخش صفات و اخلاق آن حضرت از قول ابراهیم بن عباس نقل کردیم که گفت: چون امام رضا (علیه السلام)

تنها بود و برای او غذا می آوردند آن حضرت غلامان و خادمان و حتی دربان و نگهبان را بر سر سفره اش می نشاند و با آنها غذا می خورد.

همچنین از یاسر خادم نقل شده است که گفت: چون آن حضرت تنها می شد همه خادمان و چاکران خود را جمع می کرد، از بزرگ و کوچک، و با آنان سخن می گفت. او به آنان انس می گرفت و آنان با او. کلینی در کافی به سند خود از مردی بلخی روایت می کند که گفت: با امام رضا (علیه السلام) در سفر به خراسان همراه بودم. پس روزی خواستار غذا شد و خادمان سیه چرده خود را نیز بر سفره خود نشاند.

از یعقوب بن اسحاق نوبختی نقل شده است که امام رضا (علیه السلام) تمام ثروت خود را در روز عرفه تقسیم نمود. پس فضل بن سهل به وی گفت: این ضرر است. امام فرمود: بل سود و بهره است. چیزی را که پاداش و کرامت بدان تعلق می گیرد ضرر محسوب مکن

یکی از یارانش به او عرض کرد: ای کاش غذای اینان را جدا می کردی. فرمود: پروردگار تبارک و تعالی یکی است و مادر و پدر هم یکی. و پاداش ها بسته به اعمال و کردار است.

3. اخلاق نیکو:

از ابراهیم بن عباس نقل شده که گفت: امام رضا (علیه السلام) با سخن هرگز به هیچ کس جفا نکرد و کلام کسی را نبرید تا مگر شخص از گفتن باز ایستد. و حاجتی را که می توانست برآورده سازد رد نمی کرد. پاهایش را دراز نمی کرد و هرگز روبه روی کسی که نشسته بود، تکیه نمی داد و هیچ کس از غلامان و خادمان خود را دشنام نمی داد. هرگز آب دهان بر زمین نمی افکند و در خنده اش قهقهه نمی زد، بلکه تبسم می نمود.

کلینی در کافی به سند خود نقل کرده است که مهمانی برای امام رضا (علیه السلام) رسید. امام شب در کنار مهمان نشسته بود و با وی سخن می گفت که ناگهان وضع چراغ تغییر کرد. مرد مهمان دستش را دراز کرد تا چراغ را درست کند ولی امام او را از این کار بازداشت و خود به درست کردن چراغ پرداخت و کار آن را راست کرد.

سپس فرمود: ما قومی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی گیریم.

همچنین در کافی به سند خود از یاسر و نادر خادمان امام رضا (علیه السلام) نقل شده است گفتند: ابو الحسن، صلوات الله علیه، به ما فرمود: اگر من بالای سرتان بودم و شما خواستید از جا برخیزید، در حالی که غذا می خورید برنخیزید تا از خوردن دست بکشید و بسیار اتفاق می افتاد که امام بعضی از ما را صدا می زد و چون به ایشان گفته می شد آنان در حال خوردن هستند، می فرمود: بگذاریدشان تا از خوردن دست بکشند.

4. کرم و سخاوت:

یکی از شاعران به نام ابراهیم بن عباس صولی به خدمت آن حضرت آمد و امام به او ده هزار درهم داد که نام خودش بر آن ضرب شده بود. همچنین آن حضرت به ابو نواس سیصد دینار جایزه داد و چون جز آن، مال دیگری نداشت استر خویش را هم به وی بخشید. و نیز به دعبل خزاعی ششصد دینار جایزه داد و با این وجود از وی معذرت هم خواست.

در مناقب از یعقوب بن اسحاق نوبختی نقل شده است که گفت: مردی به ابو الحسن رضا (علیه السلام) برخورد کرد و گفت: به قدر مردانگی ات بر من ببخش. امام گفت: به این مقدار ندارم. مرد گفت: به قدر مردانگی خودم ببخش. امام فرمود: این قدر دارم. سپس فرمود: ای غلام دویست دینار به او بده.

همچنین در مناقب از یعقوب بن اسحاق نوبختی نقل شده است که امام رضا (علیه السلام) تمام ثروت خود را در روز عرفه تقسیم نمود. پس فضل بن سهل به وی گفت: این ضرر است. امام فرمود: بل سود و بهره است. چیزی را که پاداش و کرامت بدان تعلق می گیرد ضرر محسوب مکن.

کلینی در کافی به سند خود از الیسع بن حمزه نقل کرده است که گفت: در مجلس ابو الحسن رضا (علیه السلام) بودم. مردم بسیاری به گرد آن حضرت حلقه زده بودند و از وی درباره حلال و حرام پرسش می کردند که ناگهان مردی بلند قامت و گندمگون داخل شد و گفت: السلام علیک یا بن رسول الله. رسول خدا می فرماید: «آن که به نهان نکویی آورد با هفتاد حج برابری می کند و آن که پلیدی و زشتی را اشاعه می دهد، مخذول و خوار است»

من یکی از دوستداران تو و پدران و نیاکان تو هستم، من از حج باز می گردم و خرجی خود را گم کرده ام و با آنچه همراه من است نمی توانم به یک منزل هم برسم، پس اگر صلاح بدانی که مرا به دیارم روانه کنی که برای خدا بر من نعمتی داده ای و اگر به شهرم رسیدم آنچه از تو گرفته ام به صدقه می دهم. امام (علیه السلام) به او فرمود: بنشین خدا تو را رحمت کند.

آنگاه دوباره با مردم به گفت و گو پرداخت تا آنان پراکنده شدند و تنها سلیمان جعفری و خیثمه و من مانده بودیم پس امام فرمود: اجازه می دهید داخل شوم سلیمان گفت: خداوند فرمان تو را مقدم داشت. پس امام برخاست و به اتاقش رفت و لختی درنگ کرد و سپس بازگشت و در را باز کرد و دستش را از بالای در بیرون آورد و پرسید: آن خراسانی کجاست؟

پاسخ داد: من اینجایم. فرمود: این دویست دینار را برگیر و در مخارجت از آن استفاده کن و بدان تبرک جو و آن را از جانب من به صدقه بده. اکنون برو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا. مرد بیرون رفت. سلیمان به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم بخشش بزرگی کردی و رحمت آوردی، پس چرا چهره از او پوشاندی؟

فرمود: از ترس آن که مبادا خواری خواهش را در چهره او ببینم. مگر این سخن رسول خدا را نشنیدی که می گوید: آن که به نهان نکویی آورد با هفتاد حج برابری می کند و آن که پلیدی و زشتی را اشاعه می دهد، مخذول و خوار است و... آیا سخن اول را نشنیده ای که:

5. فراوانی صدقات:

پیش از این از ابراهیم بن عباس صولی نقل کردیم که گفت: امام رضا (علیه السلام) بسیار نکویی می کرد و در نهان صدقه می داد و بیشتر این عمل را در شبهای تاریک به انجام می رساند.

6. حرمت مؤمن :

یسع بن حمزه می گوید: من در مجلسی با حضرت رضا (صلی الله علیه وآله) مشغول صحبت بودم و عده زیادی هم برای پرسش از مسائل حلال و حرام جمع شده بودند. که مردی بلند قامت و گندمگون داخل شد و سلام کرد و عرضه داشت. من دوستی از دوستان شما و اجداد شما هستم و از حج می آیم، زاد و توشه ام گم شده اگر ممکن است کمکی بفرمائید که من به شهرم برسم که این نعمتی است بر من از جانب خدای تعالی، پس چون به شهرم رسیدم آنرا از جانب شما صدقه می دهم چون من احتیاجی به صدقه ندارم.

حضرت فرمود: بنشین، خدا ترا رحمت کند. حضرت رو کردند به مردم و با آنها سخن گفتند تا وقتی که متفرق شدند و فقط آن مرد و من و سلیمان جعفری و خیثمه باقی ماندیم. حضرت فرمود، اجازه می دهید من به داخل منزل بروم؟

بلند شدند و داخل رفتند و بعد از لحظاتی آمدند پشت در و دست مبارک خود را از بالای در خارج کردند و فرمودند: کجاست آن مرد خراسانی؟ آن مرد گفت: بله اینجا هستم. حضرت فرمود: این دویست دینار را بگیر و کار خود را انجام بده و به آن متبرک شو و از طرف من هم لازم نیست صدقه دهی، بیرون برو که من ترا نبینم و تو مرا نبینی. آن مرد خارج شد.

امام رضا (علیه السلام) با سخن هرگز به هیچ کس جفا نکرد و کلام کسی را نبرید تا مگر شخص از گفتن باز ایستد. و حاجتی را که می توانست برآورده سازد رد نمی کرد. پاهایش را دراز نمی کرد و هرگز روبه روی کسی که نشسته بود، تکیه نمی داد و هیچ کس از غلامان و خادمان خود را دشنام نمی داد. هرگز آب دهان بر زمین نمی افکند و در خنده اش قهقهه نمی زد، بلکه تبسم می نمود

وقتی حضرت آمدند، سلیمان گفت فدایت شوم شما که عطای وافر و زیادی به این مرد فرمودید چرا روی نازنین خود را از او پوشانید؟ حضرت فرمود، تا مبدا ذلت سؤال را در چهره اش ببینم. آیا مگر نشینده ای که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس حسنه و کار نیک خود را مستور بدارد، برابر است با هفتاد حج و هر کس

سیئه و کار زشت خود را آشکار کند خوار می شود و هر کس زشتی خود را بپوشاند و عمل خلافش را در پنهان انجام دهد بخشیده خواهد شد؟!

7. اطعام مسکین

معمربن خلاد می گوید: وقتی حضرت رضا (صلی الله علیه وآله) می خواستند غذا بخورند یک کاسه بزرگی را کنار سفره می گذاشتند و از بهترین غذاها، از هر کدام مقداری، در آن کاسه می ریختند و می فرمودند: آنرا به مساکین بدهند.

سپس این آیه مبارکه را قرائت می فرمودند: «فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» - **سوره بلد آیه 11** - «پس انسان، آن گردنه های سخت را نتواند پیمود.» و بعد می فرمود، چون خداوند می دانست که برای هر انسانی، آزاد کردن بنده، مقدور نیست راهی برای رسیدن به بهشت قرار داد با اطعام طعام.

عبادت های سنگین و ختم قرآن و سجده های طولانی

برادر دعبل می گوید: حضرت رضا (علیه السلام) پیراهنی از خز سبز رنگ و انگشتری از عقیق به برادرش «دعبل» عنایت کردند و فرمودند، ای دعبل برو «قم» که در آنجا فایده خواهی برد، و فرمود: این پیراهن را محافظت کن. زیرا که من در این پیراهن در هزار شب، هر شب هزار رکعت نماز خوانده ام و در آن هزار بار قرآن را از ابتدا تا انتها ختم کرده ام.

صولی می گوید: از جد ام پرسیدند که درباره رفتار حضرت رضا (علیه السلام) سخنی بگوید.

جده من که زنی بسیار عاقل و سخاوتمند بود گفت: حضرت رضا (علیه السلام) که همیشه نمازش را در اول وقت می خواند وقتی نماز صبحش تمام می شد به سجده میرفت و سر مبارک خود را بر نمی داشت تا بالا آمدن آفتاب. و آن حضرت در این مدت به ذکر خدای تعالی مشغول بود.

پی نوشت:

1 - هرگاه بیایم نزد او تا حاجتی طلب کنم به سوی خانواده ام بازمی گردم در حالی که صد دینار دارم.